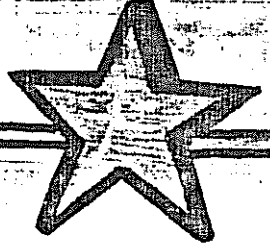
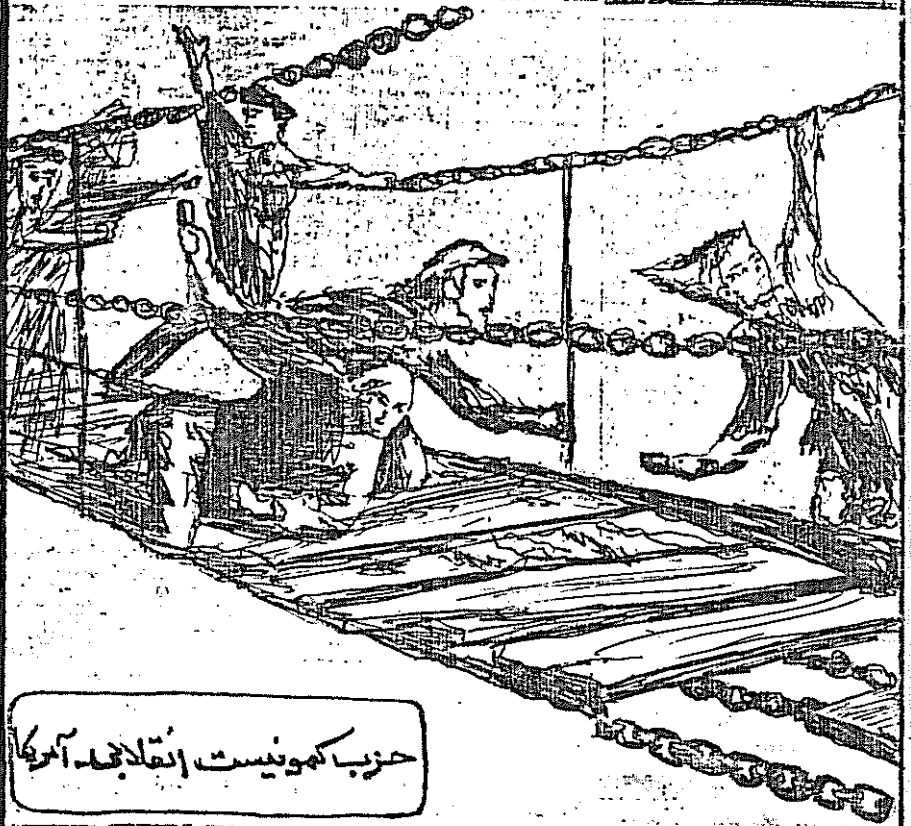


کتابخانه



درباره مبارزه طبقاتی در چین



حزب کمونیست انقلابی آمریکا

- ۱- لینن، "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" مجموعه آثار جلد ۲۸ صفحه ۷۵.
- ۲- نقل شده در اسناد نهین کنگره ملی حزب کمونیست چین FLP. ۱۹۶۹ صفحات ۶۵-۶۴.
- ۳- بطور مثال نگاه کنید به "یک نامه به کاردمرخ مدرسه متوسطه دانشگاه سینگ هوا" اول اوت ۱۹۶۶ در "سخنان صدراعظم به خلق"، استوارت شرام - پانتون ۱۹۷۴ صفحه ۲۶۱.
- ۴- نقل شده در "نامه سرگتاده حزب کمونیست انقلابی نیپلی به حزب کمونیست چین" (نوامبر ۱۹۷۷) صفحه ۸ از ترجمه انگلیسی.
- ۵- نقل شده در آغاز " درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری علیه بورژوازی" چانگ چیانگ شماره ۱۹۷۵ FLP. همچنین در چاپ جدید "بامانو میشوند ۵ نفر".
- ۶- سائو، "درباره بررسی صحیح تضاد های درون خلق" آثار منتخب جلد ۵ صفحه ۴۰۹.
- ۷- لینن، "دولت و انقلاب" FLP ۱۹۷۶ صفحه ۱۱۸.
- ۸- لین هانت لین، "برکس به میزان کارش: اصل سوسیالیستی در توزیع" خبرنامه پین شماره ۷، ۱۷ فروردین ۱۹۷۸. در چاپ جدید "بامانو میشوند ۵ نفر" صفحه ۵۱۹.
- ۹- چانگ چیانگ "درباره اعمال ... " صفحه ۸.
- ۱۰- "همانجا" صفحه ۱۰.
- ۱۱- ماکس، "ماکس به ج ویدمیر رزیریریک" منتخب آثار ماکس وانگلس جلد ۱ انتشارات پروتسا ۱۹۷۳ صفحه ۵۲۸.
- ۱۲- چانگ چیانگ شیائو، "درباره اعمال ... " صفحه ۱۶.
- ۱۳- لین هانت لین، "برکس به میزان ... " و "بامانو میشوند ۵ نفر" صفحه ۵۲۱.
- ۱۴- بطور مثال نگاه کنید به فانگ یانگ، "رهبران سرمایه داری بورژوازی درون حزب هستند" خبرنامه پین شماره ۶۵، مییجیم ژوئن ۱۹۷۶. در چاپ جدید "بامانو میشوند ۵ نفر".
- ۱۵- چانگ چیانگ لان، "رهبران سرمایه داری نمایندگان روابط تولیدی سرمایه داری هستند". ترجمه شده از "مطالعه و انتقاد" شماره ۶، ۱۹۷۶. در چاپ جدید "بامانو میشوند ۵ نفر" صفحه ۳۷۱.
- ۱۶- نگلکیند به جزوه یا دون یانگ، "درباره پایگاه اجتماعی محفل ضد حزب لین یائو" درباره این نکته.
- ۱۷- هوانگ دونگ "بسیج تمام حزب در همه مناطق کشور با تلاش وسیعی برای گسترش کشاورزی و سازش به نسیه تاجایی" FLP ۱۹۷۵ صفحه ۱۶.
- ۱۸- همانجا صفحه ۱۷.
- ۱۹- چانگ چیانگ شیائو، "درباره اعمال ... " صفحه ۲۵.



Chiang Ching

چیانگ چینگ (همسر ماو)

بعد از تسکست عوقتی پرولتاریا در شوروی و بدنبال آن در چین

منش و رت برخوردار به اوضاع جهانی، احزاب کمونیست و علی بروز روزی برینسیم بیش از پیش احساس می‌شود.

متأسفانه جنبش کمونیستی ایران در گذشته و بخصوص در این زمان برخورداری جز نسبت به وقایع جنبش بین‌المللی کمونیستی نداشته است. جنبش کنونی کمونیستی جهانی در چنین اوضاعی که از تشتت و پراکندگی ایدئولوژیک و سازمانی رنج می‌برد و در اوضاعی که بحران زمین جهان امپریالیسم شرایط را برای بهره‌گیری انقلابی پرولتاریا آماده تر نموده است، وظیفه تمام کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان و از جمله ایران است که در حد توان خویش به معاملات جنبش کمونیستی جهانی پاسخ گویند تا به این تشتت فکری و سازمانی پایان داده شود و پرولتاریا هم‌اکنون گزیده ستاد رزمنده جهانی خود را برپا سازد.

از این زاویه است که ما اقدام به ترجمه برخی از آثار و نظرات

احزاب کمونیستی انقلابی در سطح جهان که در رابطه با مسائل فوق می‌باشد نهاده ایم. البته مواضع مطرح شده در این مقالات لزوماً به معنی تأیید و یا رد آن‌ها از جانب ما نیست.

ما به سهم خود از کمونیست‌های ایران دعوت مینمائیم که نسبت به اوضاع کنونی جهانی

ساز برد و نسبت به هموار نمودن راه‌های پرولتاریای جهانی کوشا باشند.

هزاران اتحادیه کمونیست‌های ایران - پاکستان

شهر پور ۱۳۶۲

بعدها مرگ مائوتسه دون، محاکمه "گروه چهارنقره" در پکن، یک بار دیگر توجه جهان را به تحولات چین جلب نمود، دقیق تر گفته باشیم، این تحولات - مبارزه ای بود برای گرفتن قدرت، مبارزه ای که منتج به دستگیری "گروه چهارنقره" و بقدرت رسیدن هواکوتنگ و تنگ سیائو پینگ گردید. این محاکمه از جهات گوناگون مباحث معینی را بر ملا ساخت که تا همین اواخر روزیونیست های چینی سعی مینمودند آنها را بخاطر انگیزه ها نهانی خود در پرده ابهام نگه دارند. اعمال گذشته رهبران کنونی چین همه به بیانه اجرای دستورات مائو بود، و دستگیری کسانی که انقلاب فرهنگی را رهبری نمودند نوعی نشان دهنده ادامه این مبارزه بزرگ بود. اکنون با صراحت اعلام میشود که انقلاب فرهنگی یک "فاجعه" بزرگ بوده و از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ "هیچ دستاورد مثبتی وجود نداشته و خود مائو، اساساً حداقل از سال ۱۹۵۶ در اشتباه بوده است. عاملین ارتجاعی تفتیش عقاید، این تره های ضد انقلابی را در دادگاه و در هر مجمعی که ممکن بود بیان کردند، و در مقابل، دو شخصیت مرکزی این محاکمه، چیانگ چینگ با سخنان انقلاب خود در دادگاه و چانگ چون شیائو با سکوت مطلق خویش استوارانه در برابر رهبران ارتجاعی جدید ایستادند، آنها از انقلاب فرهنگی و اندیشه مائو دفاع نموده و از توده ها خواستند در مقابل روزیونیست های غاصب مقاومت نمایند. بدین ترتیب در این محاکمه مقابله دو خط و دو طبقه را به روشنی میتوان دید: آن کسانی که چین را بسوی جاده سرمایه داری میکشاندند اندیشه مائو را رد میکنند، و انقلاب جهانی خیانت نموده و آنرا تسلیم امپریالیسم مینمایند و بالاخره دیکتاتوری وحشیانه بورژوازی را - بکار میگیرند. و از سوی دیگر کسانی که با چنگ و دندان برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و پیشروی بسوی کمونیسم میجنگند.

انقلاب فرهنگی جنبش انترناسیونال

ممکن است کسی این مسئله را ساده تصور نماید ولی تحولات چین ثابت نمود، این مسئله برای جنبش انترناسیونال کمونیستی هر چیزی هست به جز یک مسئله ساده. این -

حوادث اکتبر ۱۹۷۴ بود که اولین قدم را در بوجود آوردن بحران در جنبش انترناسیونال برداشت، حوادثی که انگیزه ای گردید تا بخش بزرگی از نیروهای سابق کمونیستی تسلیم یکی از شکست‌های - رویزیونیسم شوند. امروزه این حقیقتی است که ناتوانی از درک تحولات چین، تمیز دادن رویزیونیسم از مارکسیسم، حمایت از انقلاب بیون و مقابله با ضد انقلاب بیون بصورت "مسائل ساده" باقی مانده اند، که جواب نادرست به آنها ما را به منقلب رویزیونیسم خواهد گشاند یا می‌تواند بگشاند چایی که بخش بزرگی از جنبش انترناسیونال کشیده شده است، و اگر این مسئله بدرستی حل گردد - نقشی حیاتی در پیشروی به سوی کمونیسم بازی خواهد نمود.

در تعریف معروف لنین از انترناسیونالیسم پروتری چنین می‌خوانیم "یک و فقط یک نوع انترناسیونالیسم پروتری وجود دارد. کار جسرانه برای رشد جنبش انقلاب و مبارزه - انقلابی در کشور خود و حمایت از این مبارزات (از طریق تبلیغات، همدردی و مساعدت مادی) بدون استثناء و تنها از این خط در هر کشوری^①."

این نقل قول درحالیکه اغلب بدان اشاره می‌گردد، مکرراً با جفا نمودن خواست مبارزه انقلابی "در کشور خود" از پافشاری آن بر حمایت از همان مبارزه در هر کشوری بدون استثناء، آزار تحریف کرده اند. و مسلماً یک مبارزه انقلابی نمی‌تواند یک "استثناء" باشد و نیازمند حمایت تمامی انقلابیون اصیل^② از طریق تبلیغات، همدردی و مساعدت مادی "است، مبارزه انقلابیون پروتری در چین و بخصوص دوتن از پیشروترین رهبران آنها، که آشکارا با جسارت برای یک خط انقلابی در موقعیت بسیار دشوار می‌رزمند نیز نمی‌تواند از این قانون مستثنی باشد.

با توجه به اینکه انقلاب فرهنگی سهم بسزایی در تولد و رشد جنبش کمونیستی داشته جای تعجب نخواهد بود که شکست (اثر چه موقتی) در چین سهم بزرگی در فروپیزی تقریبی آن داشته باشد. ما در چند سال گذشته شاهد بوده ایم و اکنون نیز شاهد هستیم که بسیاری از زره‌ها م-ل، قدم به قدم و بطور سیستماتیک اصول اساسی ای که منجر به بوجود آمدن خود آنها گردیده بود انکار و رد نمودند.

این روشن است که ماژو و انقلابیون در چین، انقلاب فرهنگی را به عنوان چیزی از جنبش انترناسیونال انقلابی و پیشروی به سوی کمونیسم می‌دیدند. ماژو به روشنی در اکتبر ۱۹۶۸ در این مورد سخن گفت:

"ما پیروزی عظیمی را کسب نموده ایم، ولی طبقه شکست خورده هنوز مبارزه خواهد کرد. تا زمانی که این افراد در اطراف ما هستند این طبقه نیز وجود خواهد

داشت. بنابراین نمیتوانیم حتی برای چندین دهه از پیروزی نهایی صحبت کنیم. بنا بر دیدگاه لنینیستی، پیروزی نهایی در یک کشور نه تنها تلاشهای پرولتاریا و توده‌های وسیع خلق را در میهن ضروری میدانند؛ بلکه پیروزی انقلاب جهانی و - بر انداختن نظام استثمار انسان از انسان که موجب رستگاری و رفاهائی نوع - بشر میگردد، را نیز طلب مینماید. بنابراین، صحبت از پیروزی نهایی انقلاب در کشورمان خوش خیالانه و اشتباه است و ضد لنینیسم بوده و با واقعیت‌ها همخوانی ندارد. (۷)

نمی‌توان فراموش کرد که در نقل قول بالا ما مائو را تأکید بر این داشته‌ایم که تنها با آزادی تمامی بشریت پروتاریا میتواند خود را آزاد سازد. (۸) مائو در ۱۹۷۶ و علی‌رغم اشتباهاتی که ممکن است مائو و انقلابیون در رابطه با مسائل معین خط انترناسیونال مرتکب شده باشند، چنین زمان مائو ستگرمی برای انقلاب جهانی باقی ماند.

لیکن اهمیت اساسی چین انقلابی برای جنبش انترناسیونال در جنبه سیاسی، رسیدن تئوریک و صراحت مائوتسه دون و انقلابیون سواد های چین، در میان ساختن مسائل حیاتی‌ای که بمدت طولانی سود تعبیر و تحریف شده بود و یا هرگز بطور سیستماتیک در جنبش انترناسیونال بیان نگردیده بود، قرار داشت. علاوه خود عمل برخواستن میلیونها انسان برای حفظ پیروزی انقلاب و سوق دادن آن به جلو، یورش و تاختن به هر چیز کهنه و منسوخ شده در جامعه، تمامی نسل جدید انقلابی را بسوی مارکسیسم لنینیسم جذب نمود و کمک کرد تا دانش انقلابی خود را از دوزخ و بی‌ترونی روزیو نیسم نجات دهند.

مائو در شرح انقلاب فرهنگی در سال ۱۹۶۵ بطور دقیقی اظهار داشت " اگر رهبریت چین در آینده توسط روزیونیستها غصب گردد مارکسیست لنینیستهای تمام کشورها باید آنان را افشاد نموده و با آنها مبارزه کنند. و به طبقه کارگر و توده‌های چینی در راه مبارزه با چنین روزیونیسمی کمک کنند. (۹) لیکن باید پذیرفت که علی‌رغم اظهارات مکرر مائو و طبیعت تند و پیچیده مبارزه طبقاتی در چین به امکانات کودتای ضد انقلابی در چین بعنوان یک " ادراک تئوریک " نگریده می‌شد تا یک مبارزه مرکب و زندگی. بطور کلی غصب قدرت توسط هواگوانگ و بتنگ سیائو بینگ یک ضرورت و یک شگفتی در جنبش - انترناسیونال بود.

اما اینکه جای شگفتی بوده است یا نه، مواد و منابع برای تحلیل و درک تکامل

مبارزه طبقاتی در چین (جداً از نوشته های مائو وستادهای انقلابی که خط او را تأیید میکردند) بصورت وسیعی به زبانهای مختلف در دسترس بوده و هست. بدین ترتیب تمام احزاب و سازمانهای - م. ل. با این انتخاب روبرو بودند، یا دست به تعمیق تک جزویشان از مارکسیسم لنینیسم و انزبیه مائو زده و این بدنه علمی اندیشه او را برای مطالعه تحولات چین بکار گیرند و یا همانگونه که - متأسفانه موارد زیادی تری بوده است، بشکلی از این واقعیت استفاده شود که چون رویزونیستها همچنین بدت رسیدند باید بخشاً و یا کلاً ترغای علمی مائو را بر سر زشد مبارزه طبقاتی - در سوسیالیسم مورد " انتقاد " قرار داده و یارد کرد. تعداد زیاد شکلهای این موج انکار تعالیم مائو و اتحاد بنیادی بین تمام آنها سالی بوده است که ما به آنها برخورد خواهیم نمود. در صله اول لازم است جزئیات خط مائو بر سر " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را مورد بررسی قرار داده و بینیم چگونه و به چه شکلهایی در چین با آن مقابله شد و چگونه این مبارزه سخت منتج به واگونی موقت انقلاب در آن کشور گردید.

" عدم روشنی در این مسئله ما را به رویزونیسم خلاصه کند "

در ۱۱ ژانویه ۱۹۷۵ چهارمین کنگره ملی خلق چین که اهمیت بسیاری داشت در یکن برگزار گردید تا وظایف کلیدی خلق چین را برای آن زمان و آینده ارائه دهد. بنا بر گزارشی شب قبل از برگزاری کنگره مائو نتوانست بخوابد. ساعاتی بعد او در نکته کوتاه دولی عمیقی را بیان کرد:

" چنانچه از افعال دیکتاتوری بر بورژوازی سخن گفت ؟ روشن نمودن این - مسئله بسیار اساسی است. ناروشنی در این مسئله ما را به رویزونیسم خواهد کشاند. این موضوع را باید به تمام ملت شناساند. "

و " کشور ما در حال حاضر از یک سیستم کالایی سود می برد، حقوق هانیز برابر نیستند، مانند داشتن جدول ۸ درجه ای حقوق و غیره. درد دیکتاتوری پرولتاریا چنین چیزهایی را تنها میتوان محدود نمود. بنا بر این اگر افرادی مانند لین پیائو به قدرت برسند برای آنها بریابی ثناب زده سرمایه داری کاملاً آسان خواهد بود. - بدین جهت میباید که ما باید آثار مارکسیستی - لنینیستی بیشتری بخوانیم. " (۵)

این بیانات کافی بود تا رویزونیستها چند شب بی خوابی بکشند.

در حالیکه در این مقاله نمیتوان سراسر تاریخ انقلاب فرهنگی را مرور کرد، ولی

ضروری است که نقل قول‌های فوق را در زمینه مناسب خود جای داد. چهارمین کنگره خلق یک نکته گریه مهم را ارائه داد و آن مبارزه بین دوستان رقیب در چین بود: یک جناح توسط مائو و "گروه چهارقره" رهبری میگردید، و دیگری مستقیماً توسط تنگ سیائو پینگ و با بازی پشت پرده چوئن لای به نقش حامی مقدس، رهبری میشد. این مبارزه در زمان ضعف "جریان لین پیاو" شروع به شکل گیری نمود، "جریان لین پیاو" صدمات جدی را به چین وارد آورده بود و به دلایل مختلف به تقویت جناح راست منتهی گردید، که بخصوص در این رابطه میتوان از اعاده حیثیت تعداد زیادی از کارکنان قدیمی در آستانه برکناری دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۷۳ نام برد. یعنی کسانی که توسط انقلاب فرهنگی به زیر کشیده شده بودند، البته همه اینها با رهبری تنگ سیائو پینگ، سرکرده روزیونیستها بود.

چهارمین کنگره خلق وظیفه ای را تأیید نمود که باید آنرا فراتر از فراخوان بورژوازی در چین خواند، فریادی برای "مدرنیزه کردن جامعه کشاورزی، صنعت، دفاع متنی، علم و تکنولوژی" پیش از آنکه این قرن پایان یابد، تا بدین ترتیب اقتصاد متنی چین در صفوف جلوی جهان پیشرفت نماید. این فریاد در گزارش چوئن لای به کنگره چهارم خلق جای گرفته بود، و بعد توسط هواگو فنگ و گروه روزیونیست "به" مائوریت تاریخی چین "برای ۵۰ سال آینده تبدیل گشت، مائوریتی که هر انحراف روزیونیستی را قابل تصور مینمود، و بجای مبارزه طبقاتی به عنوان "وظیفه مرکزی" حزب و پروتاریا نشست، و جایگزین "معیاری" گردید که از دره انقلاب فرهنگی بدست آمده بود، معیاری برای ارزیابی "پدیده های نوین سوسیالیستی".

نقل قول‌هایی که آورده شد در مقاله هایی که بوسیله چانگ چوئا شیاو و یائو ونونک*، امضا گردیده بود برجسته شد، که ضربات سخت آغازین مبارزه انقلابی ستادها علیه - تمسید فراینده ضد انقلابی بود. این مبارزه بعنوان کانداری برای مطالعه دیکتاتوری پروتاریا شناخته شد و بر روی این خواست مائو که ما باید بدانیم "چرا" همین بردیکت توری پروتاریا

* مسئله تسلیم یائو ونی یون و وانگ هونگ ون در دادگاه این واقعت را تغییر نمیدهد که گروه چهارقره "مغز ستارهای انقلابی را نمایندگی میکردند، ستادهایی که بوسیله خود مائو در دوران حزب کمونیست چین رهبری گردید. نمایش بزولانه یائو و وانگ در دادگاه آنها را بیشتر به افرادی که هیچ تناسبی با این مبارزه مهم نداشتند قزل داد، تا از بیکار تاریخی. در واقع نمایش آنها به برجسته تر نمودن قربانی چانگ چینگ و چانگ چوئا چون شیاو در مخالفت و مبارزه

انقلابی آنها در دادگاه، خدمت نمود.

نکته داشت، متمرکزگشت. مطالعه این دو مقاله نه تنها برای درک محتوای سیاسی مبارزه در چین آثرمان، لازم است، بلکه علی‌رغم نقش تسلیم طلبانه‌ای که یائو در زمان محاکمه بازی نمود، آثار مارکسیستی-لنینیستی مهمی هستند که در آنها خط مائو درباره طبیعت جامعه سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی عرضه گردیده است. این دو جزوه کاوشی است، در تعدادی مطالب بی‌نهایت مهم. این جزوه با بحث کردن بر روی شرایط مشخص جامعه سوسیالیستی چین کمک نمود تا تصویری از پایه مادی این سخن معروف مائو را بدهد که "کدام پیروزترین خواهد آمد، سوسیالیسم یا سرمایه داری، این مسئله هنوز بر اقع معین نشده است." (۶)

این مقاله‌ها به ویژه جزاستار توجه به ادامه وجود حق بورژوازی گردید، اصطلاحی که اول بار توسط مارکس در کتاب نقدی بر برنامه گونا برای بیان ارزش برابر مبادله کالا آورده شد. لنین اشاره کرد که در دوره سوسیالیستی "حق بورژوازی کاملاً از بین نبرود، بلکه بخشاً و تنها به نسبت انقلاب اقتصادی که تاکنون بدان دست یافته شده یعنی تنها در رابطه با وسایل تولید محو میگردد." (۷)

لنین (و مارکس) صفت بورژوازی "حق برابر" را با مقایسه دستمزد یک کارگر تنها و سالم با مزد یک پدر با پنج بچه در تحت نظام سوسیالیستی تصویر مینماید - "برابری" رسمی و قانونی که یک نابرابری وسیع و عینی در زندگی واقعی آنان میباید. برای مثال این اصل به معنای پرداخت مزد بیشتر به کارهای قوی است. وجود "حق بورژوازی" به طور حتم نشدن با نظام کالایی که در آن قانون ارزش هنوز حاکم است ارتباط دارد. این مسئله حتی در جامعه سوسیالیستی به عنوان عامل مهم تنظیم کتده توزیع کالاهای مصرفی میباید. ادامه وجود "حق بورژوازی" سوسیالیستی بود که در چین توسط همه، چه انقلابیون و چه ضد انقلابیون پذیرفته شده بود. موضوع مبارزه بر سر این مسئله بود که آیا حق بورژوازی چیزی است که باید از آن انتقاد کرده و محدود نمود یا در واقع همانگونه که یک رویزونیست در توجیه کودتای چین نوشت این حق - "یک پدیده جدید سوسیالیستی" (۸) است.

انقلابیون چین اشاره نمودند که چگونه ادامه حق بورژوازی و به همینین "سه اختلاف بزرگ" (بین کاریدی و فکری، شهر و روستا، کارگر و دهقان) زمینه‌ای را بوجود می‌آورد که یک نسل جدید بورژوازی بطور اجتناب ناپذیری سر بر آورد. چنانک چون شیائو بطور مفصل رابطه میان زندگی و عناصر تجدید کتده حیات بورژوازی و وظایف دیکناتوری پرولتاریا را در این جزوه مورد بحث قرار داد. او بطور مشخصی سه - جزء تشکیل دهنده روابط تولیدی (نظام مالکیت، روابط میان مردم در پروسه کار، توزیع)

را تحت نظام سوسیالیستی تحلیل میکند. او میگوید که در حقیقت نظام مالکیت در چین
 تغییر کرده بود، اکثر مؤسسات صنعتی تحت کنترل دولت پرولتری قرار داشت و
 در روستاها مزارع خصوصی بطور کلی تبدیل به مالکیت اشتراکی سوسیالیستی گردیده بود
 او چنین نتیجه میگیرد "ما با افتخار می پذیریم که نظام مالکیت در چین تغییر یافته
 پرولتاریا و دیگر زحمتکشان چین اساساً خود را از قید و بندهای مالکیت خصوصی
 رها ساخته اند و پایه اقتصاد سوسیالیستی چین تدریجاً تحکیم و تکامل پیدا نموده
 است" ^۹ چنانچه چون شیائو در اینجا توقف نمیکند. او دادامه بحث بر سر اینکه معنای
 مالکیت مردم* اساساً برقرار نشده است* چیست، میگوید "این بدان معنی است که
 مالکیت مردم کاملاً برقرار نشده و نیز حق بررروایی بطور کامل در این عرصه محو نگردیده
 از این گذشته او با جلب توجه به این واقعیت که در کشاورزی هنوز مردم به مالکیت کامل
 نرسیده اند تأکید میکند که "مانند تنها باید به شکل آن (مالکیت) توجه کنیم بلکه میلیت
 محتوای حقیقی آنرا نیز در نظر بگیریم. در روابط تولیدی این کاملاً درست که مردم نقش قطعی
 را به نظام مالکیت بدهند و اما این غلط است که ارزشی به مسئله زیر ندهیم که: آیا مسئله
 مالکیت صرفاً در مشکل حل شده است یا در واقعیت؟ یعنی تحت تأثیر روابط میان مردم و
 شکل توزیع است و یا تحت تأثیر پایه اقتصادی ای که توسط روابط اعمال میشود؟ این
 در جنبه روابط ممکن است هر یک نقش قاطعی را تحت شرایط معینی بازی کنند. سیاست
 بیان فشرده اقتصاد است. اینکه خط ایدئولوژیکی و سیاسی درست یا نادرست است
 وجه طبقه ای رهبری را درست دارد، نشانگر آنست که چه طبقه ای به واقع صاحب
 آن کارخانجات میباشد." ^{۱۰}

همانگونه که چنانچه شیائو جزوه خود را شروع میکنند که
 "دیر زمانست که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مرکز نظر مبارزه میان
 مارکسیسم و رویزیونیسم بوده است" تومارکسیستی بر سر ماهیت
 دولت نه تنها نقطه کلیدی جدائی لنینیسم از سوسیال دموکراسی کائوتسکی است
 بلکه این مسئله در قلب پیروزی رویزیونیسم هم در شوروی و هم در چین نیز قرار داشته
 است. با هر پیروزی مارکسیسم بر رویزیونیسم و بارش دانش مارکسیسم ممکن نبود
 که رویزیونیستهای چینی اینچنین آشکار طالب محو دیکتاتوری پرولتاریا به همانگونه
 که خروشچف در شوروی عمل نمود، باشند. مبارزه در اطراف این مسئله در سطح والایی
 رخ داد. و تحریف مارکسیسم تحریفات بسیار عظیم تری را در بر میگیرد.

انقلابیون چین اهمیت بسزایی به نامه معروف مارکس به ویرمیر دادند، مارکس در این نامه اظهار داشت: "اقتدار کشف وجود طبقات در جامعه مدرن و مبارزه بین آنها از آن من- نیست. بسیار بیشتر از من تاریخ دانان بورژوازی تکامل تاریخی مبارزه طبقاتی و اقتصاد دانان بورژوازی ساختمان اقتصادی طبقات را تشریح نموده اند. آنچه که من انجام داده ام این بوده است که ثابت نمایم: ۱- وجود طبقات بستگی به تکامل روابط تولید در دوره های معین تاریخی دارد. ۲- مبارزه طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد. ۳- این دیکتاتوری تنها یک دوره انتقالی برای محو طبقات و برپائی جامعه بی طبقه است."

(۱۱)

چنانک چون شیائو تاکید نموده است که این سه نکته "مرتبط با هم بوده و نمی توان آنها را از هم جدا کرد. این امکان ندارد که یکی از سه نکته را بپذیریم ولی در عین حال در نکته دیگر رازد نمانیم. زیرا این حکم سیمای کاملی از کل پروسه نظفه بندی، تکامل و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا را ارائه داده و تمامی وظائف دیکتاتوری پرولتاریا و محتوای حقیقی آن را در بر میگیرد." (۱۲)

مسئله فوق از اهمیت بسیاری برخوردار است، مسئله ای که هم مرتبط است با مبارزه ای که بعداً در چین در گرفت و هم مرتبط است با بحثی که در جنبش انترناسیونال کمونیستی وجود دارد.

اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان یک دوره انتقالی بسوی جامعه بی طبقه همیشه برای مارکسیسم یک اصل اساسی بوده است. اما بدون شک در تاریخ جنبش انترناسیونال و در تجربه بنا نهادن سوسیالیسم در تعدادی از کشورها یک تمایل جدی از "سه نکته ی مارکس وجود داشته است. این تمایل بخصوص ارتباط بین برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و وظیفه آن بعنوان یک دوره انتقالی بسوی سوسیالیسم را نمی بیند. رونیونیستهای چینی به ما میگویند "سوسیالیسم اولین فاز کمونیسم است نه مرحله بالاتر سرمایه داری" (۱۳) نکته ای که انورخوچه با همان کلمات بارها در اثر نادرست خود "امپریالیسم و انقلاب" تکرار کرده است. آنچه که رونیونیستها با تکیه بر این مسئله سعی می نمایند انجام دهند این است که جامعه سوسیالیستی را بعنوان پیروزی اساسی کمونیسم ارائه دهند، به اعتقاد آنها تغییرات ضروری در روابط اجتماعی اساساً انجام گرفته و تنها چیزی که اکنون برای رسیدن به جامعه بی طبقه لازم است پایه صنعتی و تکنولوژیکی میباشد. (خروجی تاکید میکند که هیچ اختلاف کیفی میان سوسیالیسم

و کمونیسم وجود ندارد).

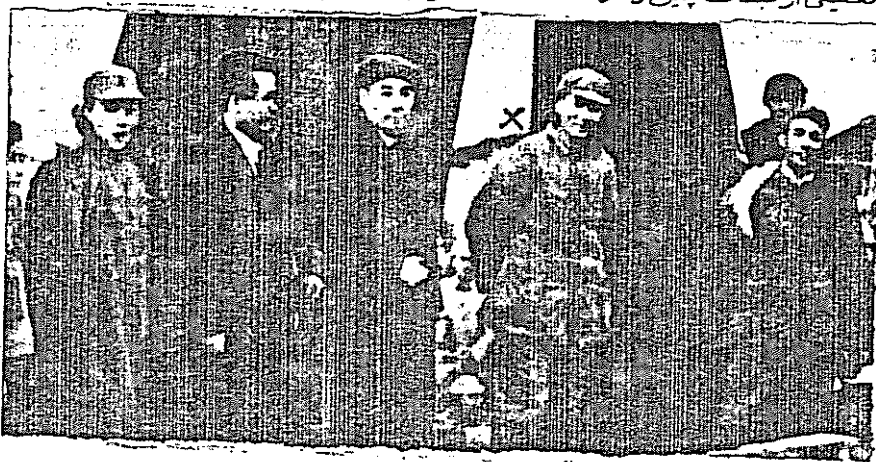
آنچه مائو و "چهار نقر" سعی می نمودند با بحث و استدلال ثابت نمایند دقیقاً در مخالفت با این نظرات بود. اگر دیکتاتوری پرولتاریا فعلاً نه و قتیغه "انتقالی" به کمونیسم را تعقیب نماید یعنی همانگونه که مارکس مطرح کرده و اگر پرولتاریا تمامی اختلافات طبقاتی و تمامی روابط تولیدی را از ریشه نکند و اگر کلیه روابط اجتماعی فی که در ارتباط با این روابط تولیدی است و تمامی اندیشه‌هایی که منتج از این روابط اجتماعیست را محو سازد، بنا بر این شکست خورده و این دیکتاتوری به دیکتاتوری علیه پرولتاریا تبدیل خواهد گشت، دقیقاً همانند آن چیزی که در چین به وقوع پیوست.

دیکتاتوری پرولتاریا بهیچوجه نمیتواند "یک شکل در جاز نده" باشد. نمیتوان به آن بعنوان مرحله‌ایکه یکبار برای همیشه استوار و برقرار شده و اکنون تنها لازم است در جای خرد استراحت کند تا نیروهای مرید به نجات آن بیایند و سپس وجود آنرا غیر ضروری نمایند، نگریست. به همانگونه که لنین مطرح میکند باید به دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان یک مبارزه تند و سخت نگریست، مبارزه‌ایکه گاهی صلح آمیز و گاهی خونین است، مبارزه‌ایکه آنقدر ادامه می‌یابد تا شرایطی را خلق نماید که بورژوازی قادر به حیات نباشد و یا دیگر قدرت برخاستن نداشته باشد.

مسئله مبارزه، محدود کردن و ذره ذره نابود نمودن "باقی مانده‌های" جامعه کهنه، تمامی جنبه‌های مبارزه سیاسی چین را برگرداند. امروز همه ما شاهد برنامه‌های هر دو سرمایه داری در چین هستیم. برنامه‌هایی مانند: برپائی دوباره و تحکیم شیوه‌های سرمایه داری، انجام کار در کارخانجات از سیستم یاداش دهی گرفته تا کارمقایسه‌ای (کاربر اساس میزان قطعه تولید شده)، ایجاد دوباره تخصص در علم و تکنولوژی تحت فرمان سیاست‌های مدون، برقراری یک سلسله مراتب در آموزش که هدف آن تربیت یک قشر نخبه از میان "شایسته‌ترین" و "زیرک‌ترین" جوانان (بخوانید فرزندان استشارگران قدیم طبقات و بالاتر از همه فرزندان کادرهای رهبری حزب) میباشد. تمام این برنامه‌ها با تکرار بهبود اینکه چون دولت سوسیالیستی است! و حزب مارکسیست-لنینیستی! پس هر شیوه‌ای را می‌توان بکار گرفت، توجه می‌گردد، و مهم نیست که چه اثری در روابط واقعی جامعه خواهد گذاشت.

* انقلابیون چینی این چهار مرحله را "چهار کلیت" مارکس می‌نامند.

روزیو نیستهای چینی (و بعضی از تئوریسینهای آنها) چنین استدلال میکنند: چون نظام مالکیت در چین تغییر یافته، پس چگونه فردی میتواند به بورژوازی منتسب شود؟ آنها تأیید نمی‌کنند که چون شیائو را بخاطر اینکه میخواست تحلیلی از طبقات در چین سوسیالیستی بدهد مورد حمله قرار دادند زیرا به زعم آنها چون مائو یکبار در سال ۱۹۲۶! تحلیلی از طبقات چین را ارائه داده است دیگر لزومی برای انجام دوباره آن نیست.



X علی از مائو در سال ۱۹۴۰ منطقه آن

در واقع ارائه تحلیلی طبقاتی از جامعه سوسیالیستی و بورژوازی - تازه بوجود آمده، وظیفه مبرمی بود، که توسط انقلابیون چین پیش از آنکه به زیر کشیده شوند شروع گردیده بود. در مقالات متعددی که با نام صای مستعار توسط انقلابیون چین نوشته شد و درست پیش از مرگ مائو (۱۹۴۰)، در زمان جنبش "انتقاد از تنگ" انتشار یافت، مسئله بورژوازی تازه بوجود آمده بیشتر شکافته شد و به انتقاد از مسئله بسیار مهم حق بورژوازی کشیده شد و همانگونه که ذکر گردید این - مسئله برای اولین بار توسط مائو مطرح گردید. چندین مقاله در همان زمان انتشار یافت که جمعیت‌های را از تجربه چین در برداشت، کشوری که رهبران سرمایه داری قادر بودند روابط حقیقی تولید در بخشهای مختلف را زیر کنترل خود در آورند (به حدی که جامعه در مجموع سوسیالیستی باقی بماند).

یکی از مقالات، پایه مادی "بورژوازی در حزب" را مورد کاوش قرار داد، و نظر کسانی که معتقد بودند صحبت از بورژوازی بدون سرمایه‌خیزی (شغلی و قانونی) امکان ندارد را رد نمود: "بایک تحلیل -

طبقاتی ما میتوانیم به روشنی مشاهده نماییم رهروان صاحب مقام سرمایه داری در حزب
 مانند لیوشائوچی، لین بیاو و تنگ سیاو پینگ با موقعیتی که در روابط تولیدی جامعه
 امروز اشغال نموده اند کاملاً فساد سرمایه داری روابط تولید را نشان میدهند. ممکن
 است آنها به عنوان فرد ضرورتاً صاحب سرمایه نباشند و کارخانجات و بانکها را مالکند
 سرمایه داران گذشته ادعای نکتهدار، اما خط سیاسی آنها از روابط تولیدی سرمایه داری
 پشتیبانی میکند که بطور متمرکز منافع اقتصادی و آرزوهای سیاسی بورژوازی را در
 مجموع منعکس مینماید. اگر سرمایه دار تنها جنبه شخصی دادن به -
 سرمایه است پس باید گفت که روح او روح سرمایه است. (15)

روابط دیالکتیکی بین

ظهور مداوم بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و این واقعیت که تنها با برانداختن دیکتاتوری
 پرولتاریا و گرفتن قدرت، آنها کاملاً قادر خواهند شد خود را بعنوان بورژوازی مستقر
 نموده و نظام سرمایه داری را تماماً برقرار سازند، در این مقاله و مقالات دیگر شرح -
 داده شده است.

بنابراین مشاهده روابط دیالکتیکی بین دو وظیفه ای که انقلاب بیون آنان صحبت کردند
 آسان تر است، از یکطرف عقیم گذاشتن تلاشهای مداوم بورژوازی برای گرفتن قدرت
 و از سوی دیگر نابود کردن زمینه وجود آمدن آنها. (16)

این دو مسئله مرتبط به هم، بطور مؤثری در نبرد بزرگ آفریقا چین بخوبی
 مشهود بود، در آن زمان برنامه سیاسی انقلاب بیون پرولتاری و پرولتاری جدید دقیقاً
 بر حول این مسئله متمرکز گردید که آیا باید از دستاوردهای انقلاب فرهنگی دفاع نمود
 و آنرا تکامل داد و یا به نام کارآئی و مدرنیزه کردن دستاوردهای انقلاب فرهنگی را -
 پایمال نمود، نقش کامل را به حق پرولتاری و "تقسیم کار" که از جامعه سرمایه داری به
 ارث رسیده است داد.

جالب است بعضی از اظهارات رسمی هواکوونگ را در مورد این

مسائل مورد بررسی قرار دهیم، در اینجا بویژه لازم است سخنرانی او در کنفرانس -
 "از تاجاچو بیاموز" آورده شود. این کنفرانس در اکتبر ۱۹۷۵ برگزار گردید. زمانیکه مبارزه
 برای مطالبه و تحقیق در مورد دیکتاتوری پرولتاریا در اوج خود قرار داشت

هواکوونگ در سخنرانی خود هیچ تأکیدی بر "محدود کردن حق بورژوازی"
 نمیکند. او به سخنان ماو اشاره کرده: درباره ایسکه چگونه چین نظام کلاسی را بکار میگیرد و

راجع به مقیاس هشت (۸) درجه ای مُزد و گفتن اینکه این چیزها فقط میتوان محدود نمود. آنچه که قابل توجه است کنار گذاشتن نتیجه گیری مائو میباشد: "بنابر این اگر افرادی مانند لین بیائو به قدرت برسند برپای نظام سرمایه داری کاملاً برای آنها آسان خواهد بود. بدینجهت است که ما باید آثار مارکسیستی - لنینیستی بیشتری بخوانیم". بدین ترتیب او سخن مائو را از معنوی قهرن میسازد و در حقیقت آنرا به ضد خود تبدیل مینماید. و در واقع هوا کو فنگ نتیجه گیری خرد را در قالب سخن مائو ارائه داد: بنا بر این عناصر جدید بورژوازی بطور یکنواخت و مداوم بوجود می آیند. این مسئله هم در شهر و هم در روستا حقیقت دارد. نفوذ سنتی تولید کوچک صنوبر در میان دهقانان باقی مانده است، و هنوز در میان دهقانان صرفه میانه سال تعیلات جدی خرد بخودی بسوی سرمایه داری وجود دارد (۱۷) به سخن دیگر هوا توجه را از مسئله ای که مائو بر روی آن تأکید نمود (یعنی مسئله رهبران سرمایه داری در حزب) منحرف میکند و در عوض توجه را بطرف تعالی خود به خودی دهقانان بسوی سرمایه داری جلب مینماید. سپس او در ادامه به موضوع همیشگی روزی بریستها می پردازد. "در استقاد از سرمایه داری باید لبه تیز مبارزه علیه مستی دشمنان طبقاتی یعنی کسانیکه خرابکاری و کار شکنی میکند نشانه گرفته شود". (۱۸)

و حال یکبار دیگر سخنان مائو را بغاظر بیاوریم که حق بورژوازی "تنها میتواند محدود گردد" و "افرادی مانند لین بیائو" بناچار در حزب رشد خواهند نمود بخصوص در بالاترین سطح آب و در جستجوی تعصب باین مادی ای برای احیاء سرمایه داری خواهند بود. بدین جهت است وقت چنانگ چون شیائو سخنانی قاجی هوا کو فنگ را شنید چنین به او حمله کرد: "چه سودی دارد زمانیکه گرکها در قدرت هستند، از روباها ما (عناصر سرمایه داری کوچک) استقاد شود؟"



مسئله حزب

این واقعیت که ضمن پیشروی انقلاب سوسیالیستی، بورژوازی بطور هر چه وسیعتری در میان صفوف حزب کمونیست متمرکز میگردد، مسائل مهمی را برای انقلاب پرولتری در بر دارد. از سوی تمامی بخشها مائو و انقلابیون متهم به رها ساختن نقش رهبری حزب در استحاله سوسیالیستی شدند.

تجربه نشان داده است که در جامعه سوسیالیستی، همیشه بخشهایی در حزب کمونیست وجود دارد که در زمانهای بخصوصی میتوانند مسئله بینهایت حادّی شوند. کاملاً روشن است که در مراحل اولیه انقلاب فرهنگی ابزار سازمانی حزب بطور کلی در دست روبریونیستها، بورژوازی ستاد های لیوشائوچی بود. بنابراین لازم بود حزب و رهبر انقلاب در یک زمان هدف واقع شوند. این تضاد بدون وقفه برای به خود آوردن کسانی که دیالکتیک را رد می نمودند، ادامه داشت.

در تحلیل نهایی، اینکه آیا یک حزب که کمونیست واقعاً کمونیست است و یا فقط در اسم کمونیست است، بستگی به خط ایدئولوژیک و سیاسی ای دارد که آن حزب دنبال میکند. بدین دلیل مشاهده نکته گری اکتبر ۱۹۷۶ چین درست و ضروری است، یعنی در زمانیکه خط سیاسی حزب با سرنگونی و دستگیری انقلابیون، بطور برجسته و تأستفابری تغییر نمود.

توجه دوباره به جزوه چانگ چون شیائو در این رابطه جالب است، او نتیجه میگیرد که " پروتاریا چیزی از دست نمیدهد بجز زنجیرهای خود، ولی جهانی را به تعجب خود فتح خواهد نمود."

این چشم انداز تابناک و بیکران، دقیقاً برای الهام بخشیدن به تعداد فزاینده کارگران آگاه، زحمتگشان، پیشروان آنها و کمونیستها ادامه خواهد داشت تا خط اساسی حزب را حفظ کرده و دیکتاتورری صمه جانپه ای را علیه بورژوازی اعمال نماید. و تا به انجام رساندن انقلاب تحت دیکتاتورری پروتاریا پیش روند.^(۱۹) توجه شما را به قاعده سازی ای که در این نقل قول بکار رفته جلب میکنیم (که هیچ تناقضی با نوشته های دیگر که اندکی قبل از کودتا انتشار یافت ندارد): پیشروها کمونیستها می هستند که از خط عمومی حزب حمایت میکنند. در بخش قبل از این نقل قول چانگ چون شیائو توجه کاملی به نقش کمیته مرکزی و کارهای ارشد ننوده و از آنها میخواهد پیشقدم شده و در مطالعه و تحقیق با پشتکاری

به خیل و وسیع گادرهای دیگر و توده‌ها پیوندند.

بدین ترتیب تصویر بخشی از حزب یعنی "کمونیست‌ها" ترسیم میشود که با قدرت فرمان مافوق را برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا در دست گرفته، در حالیکه مسئله نقش کمینه مرکزی و گادرهای ارشد آشکارا نامعلوم است. او میخواند در اینجا توجه ما را به این مسئله جلب نماید که نقش کلیدی حزب در خط اساسی آن است و در هر زمانی بخشهایی از حزب آنرا به پیش خواهند برد و - بخشهای دیگر در مقابل آن خواهند ایستاد. در حالیکه مسئله فوق یک حقیقت کلی است، این پدیده مانند دیگر پدیده‌ها تابعی از اندیشه و نظریه ماریشچی شکل مییابد. درجه‌ای از اتحاد (سازمانی و سیاسی) حزب که به نسبت جزو مد مبارزه طبقاتی تغییر می‌یابد. اتحاد نسبی که منتج از یک مبارزه بزرگ علیه ستادهای روبرو - یونیست‌هاست کارمایه و منبع پروسه دیگری در تکامل تضاد درون حزب میگردد، و بدین ترتیب بی‌و نایی رهبران جدید نسبت به خط اساسی آغاز مبارزه دیگری مییابد. این پروسه لازمه مبارزه طبقاتی هم در محدوده کشور و هم در سطح بین‌المللی است. از طریق این پروسه خط اساسی حزب، همانند مورد چین به تحقیق خود ادامه میدهد به رسمیت شناختن این قانون به هیچ وجه انحراف از این حقیقت نیست که بنیادان سوسیالیسم و پیشروی بسوی کمونیسم نیاز به رهبری یک حزب حقیقی و خالص دارد، بلکه این موضوع کلید درک این مسئله است که چگونه رهبری حزب در موقعیت پیچیده زمانیکه یک بخش به کمپ دشمن کشیده میشود خود را نشان میدهد، و یا درک اینکه چگونه حزب صراحتاً نقش رهبری خود را در موقع کلیدی برای براندازی - رهبران سرمایه داری در صفوف خود به توده‌ها اعمال مینماید. در این پروسه‌ها حزب نه تنها از جهت ایدئولوژیکی، سیاسی بلکه بطور سازمانی نیز خود را استوار و محکم نموده، عناصر انقلابی جدیدی را وارد پروسه مینماید.

بدینال گودتای ضد انقلابی در چین، در بعضی معافل صحبت

از "سه خط" رایج شده بود. این تحلیل که روبرو نیستهای چینی خود وجود آنرا برای مدت کوتاهی مفید یافتند توشه سودمندی برای حمایت از روبرو نیستهای نامناسب شد تا بدین ترتیب از قرار گرفتن در مقابل سئوالات حقیقی طفره روند. بنا بر تئوری "سه خط"، "گروه چهارم" ، "اولتراچپ" (یا "اولترا راست") بوده اند. و در حالیکه ممکن است مخالفت آنها با خط تنگ سیاسی پینگ درست بوده باشد، آنها در این مبارزه افراط نموده اند در نتیجه خود را مقابل توده‌ها و گادرها ایزوله کرده اند.

مطابق این نظر خط درست بوسیله هواکو فنک نمایندگی میشد او در وجهه میجنگید هم علیه گروه چهار نفره و هم علیه نیروهای تنگ سیائو پینگ، همچنانکه رویز یونیتهای چینی سرعت بیشترین دعوی انقلابی خود را کنار می گذاشتند این تئوری بیشتر و بیشتر غیر قابل استفاده میگردد، آنها با سرور صدا و بطور رشیدی شروع به مطالبه بازگشت به خط رویز یونیستی عریان لیوشائوچی کردند. این شکوفائی شکل عریان رویز یونیسم به موازات رشد قدرت تنگ سیائو پینگ بود، کسی که تفرش نسبت به انقلاب فرهنگی و خط مائو جای بحشی ندارد، و امروزه در سطح جهان به عنوان شخصیت کلیدی سیاست چین شناخته شده است.

این "تئوری سه خط" شاید به بدشن ترین وجه توسط نشریه فرج (FORGE) حزب کمونیست کارگران م. ل. از کانادا ارتقاء داده شده باشد. این گروه از رویز یونیتهای صاحب مقام چینی و بسیاری از خطوط و سیاست های آنها انتقاد میکند، اما از انتقاد خود بخاطر حمایت از هواکو فنک خودداری نموده و هنوز چیانگ چینگ و چانگ چون شیائو را بعنوان اینکه آنها "اولتر اچپ" هستند تقیح میکند. شکی نیست که این تردستی التقاطی برای فرج (FORGE) در بنود هیچ نیرویی در کانادا آسان گردیده است. این گروه استوارانه از اندیشه مائوتسه دون دفاع کرده است و در حالیکه نشریه "در مبارزه!" — (IN STRUGGLE) از آن صرف نظر نموده و اجازه داد تا فرج (FORGE) حامی واقعی اندیشه مائوتسه دون در این کشور نشان داده شود.

مسئله اکثریت

رویز یونیتهای چین بعد از تصرف قدرت هیا هوئی بر سر "اکثریت" و "۹۵٪" و بحیره براه افراختند. که تماماً تلاشی بود برای اینکه نشان دهند انقلاب چین بنفع "عده ناچیزی" عمل میکند و از مینافع اکثریت "بعیتت نمیکند. رویز یونیتهای برای تقویت این نمایش نوشته های خود را با نقل قولهای از مائو در رابطه با نیاز به اتحاد اکثریت بزرگ انباشته نمودند. آنها به نقل قولها با ماخذ بسیار مشکوک استناد میکردند که در آنها مائو به رهبران انقلابی هشدار داده است که مانند "گروه چهار نفره" نشوند. این مسلماً صحیح است که مائو (و چهار نفر) تا کی نبودند، انقلاب و استعلاء سوسیالیستی بسوز اکثریت بزرگ میاشد.

اما این نیز درست است که در آثار مائو اشارات زیادی به این واقعیت شده که توده ها همیشه به پیشرو، میان و عقب افتاده تقسیم میگردند. برای مثال در مراحل اولیه انقلاب فرانسوی مائو کاملاً آگاه بود که دسته وسیعی از جناح چپ در اقلیت باقی مانده است. این مسئله او را واداشت که براهمیت اتحاد چپ در میان صفوف خود و با توده های مردم تأکید نماید تا بدینترتیب از اشتباه و گسعی و حتی مخالفت احتمالی مردم نسبت به انقلاب فرهنگی جلوگیری نماید، در حالیکه در همان زمان او همچنین بر لزوم اتکاء به چپ تأکید کرد و به ارتش آزاد بیخمش خلق (که در آن زمان نقش کلیدی سیاسی را بازی مینمود) دستور داد: "از توده های وسیع چپ حمایت کنید".

تضاد بین منافع توده ها و نظرات سیاسی آنها در هر زمان معینی برای کمونیستها بشکفتی آواراست. آیا این حقیقت ندارد که در هر کشوری انقلاب در جهت منافع اکثریت مردم است؟، پس چرا در بیشتر مواقع اکثریت (بدلیل متعدد و بخصوص بخاطر نفوذ ایدئولوژی بورژوازی) رهبری سیاسی - بورژوازی، رویزونیستها یا سوسیال دمکرات ها را دنبال مینمایند؟

درواقع مائو و انقلابیون برای حل تضاد بین این دو

رایج توده ها و بالاترین منافع آنها بطور وسیعی مبارزه کردند. آنها تلاش عظیمی برای بالا بردن آگاهی توده ها و اعضای حزب در تمام سطوح دست زدند و مسائل حیاتی دیکتاتوریا پرولتاریا و انتقال به کمونیسم را به آنها شرح دادند. روشن است که مائو (و دیگر انقلابیون) احساس میکردند که هر چه دوران مطالعه و تحقیق طولانی تر باشد، این مبارزه وسیع تر و عمیقتر میتواند پیش رود و در نهایت قدرت بعدی با رویزونیستها موعنیت مناسب تر میگردد. این سیاست در تطابق با شیوه ایست که مائو در مبارزه پیشین چین به کار گرفت که در آن کلیه نبردها همراه با "آماره سازی افکار عمومی" بود. یعنی نشان دادن منافع اکثریت وسیع در پیشبرد انقلاب و اقتصاد ممکنه بر سر کلیت منافع. بوسیله آموزش، تبلیغات، تمهید و خود مبارزه. از اینها گذشته نباید فراموش کرد که این رویزونیستها بودند که کودتا کردند نه مارکسیستها.

چرا آنها شکست خوردند؟

بسیاری از بحثهای مخالف خط مائو و انقلاب بیوت چین به اظهار ساده^۵ « آنها شکست خوردند ، بنابراین باید اشتباه کرده باشند » مختصر گردیده است . بسیاری از مردم بجای اینکه موضوعات و تفاسی ، مانند جلوگیری شکست و عقب گرد که بوسیله مائو و انقلاب بیوت به تفصیل بیان شده ، را بررسی نماید ، بر نقش انقلابیون تأکید و پافشاری میکند ، گویی نقش انقلاب بیوت در تحت تمامی شرایط کلید پیروزی و یا شکست است . تئوری هایی که عموماً پیش از کودتا بعنوان حقیقت پذیرفته شده بود ، بخصوص تعالیم مائو بر سر ماهیت مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی یکبارہ رد و انکار گردید ، آنهم فقط بخاطر یک دلیل ساده بوقوع پیوست یعنی احتمال کودتای رونیونیستی که مائو علیه آن هشدار داده بود .

این رد و انکار مارکسیسم دوبره بشکل مغز خود توسط حزب کارآلبانی و انور خوجه انجام پذیرفته ، خوجه معتقد است که مائو هرگز یک مارکسیست-لنینیست نبوده و او وجود دوبرواری را در حزب و مبارزه^۶ دوخط را تا حد تهوع آوری پذیرفته است . انقلاب فرهنگی در وهله اول به دیده خیلی ها در بهترین شکل یک نیاز شریانه و نوعی پرداخت کفارہ جنایت " پذیرفتن " وجود دوبرواری میباشد اما در میان کسانی که به درستی از جهات مختلف از انور خوجه انتقاد میکنند و اهمیت جهانی انقلاب فرهنگی را تأیید مینمایند ، مدعی ای هستند که سرسختانه معتقدند از دست دادن قدرت در جامعه سوسیالیستی بیشتر بخاطر اشتباهات انقلاب بیوت است تا در نتیجه موقیعت عینی .

البته هیچکس منکر این نمیتواند باشد که یک انقلاب ، مانند انقلاب ۱۹۵۵- روسیه و کمون ۱۸۷۱ پاریس ، میتواند بخاطر توازن نیروها و بعثت اینکه شرایط بعد کمال و بلوغ نرسیده شکست بخورد . ولی گویا ، زمانی که صحبت از یک جامعه سوسیالیستی است که در آن پرولتاریا قدرت را برای مدتی در دست گرفته و سیستم حاکمیت اساساً تغییر نموده ، ماتریالیسم و دیا لکتیک بکلی ناپدید میشود . نقص این تئوری ، اگرچه حوشایند حامیان آن نخواهد بود ، اینست که تئوری مذکور - میگوید وقتی پرولتاریا قدرت را تصرف نمود و تا حد معینی استحاله سوسیالیستی را به انجام رساند ، بطور نسبی نا پذیر روی روابط بین نیروها بفتح پرولتاریا تغییر پیدا میکند . و همچنین این تئوری بطور مؤثری ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را از انقلاب

جهانی جدا مینماید.

برعکس ماؤس چین استدلال نمود که در حالیکه تغییر نظام مالکیت یک پیروزی بزرگ بود، از خیلی جهات "چین اختلاف زیادی با جامعه کهنه ندارد" به سخن دیگر راهپیمائی طولانی به واقع نقطه آغاز یک حرکت است و تغییر اساسی نظام مالکیت تنها قدمی است مهم در این راهپیمائی، همانگونه که قبلاً اشاره گردید حق بورژوازی میتواند و بطور اجتناب ناپذیری در خیلی از عرصه ها متوق داشته باشد (نظام کالایی، جدول مزد و غیره). اگر بپذیریم که روسا (نظام دولتی، عقاید، رسوم، عادات) نیز بوسیله عصر بورژوازی مشخص میگردد، و بپذیریم که پروسه بازسازی اندیشه مردم یک پروسه طولانیست که نسلهای زیادی را دربر میگیرد. بنابراین آسان خواهد بود که ببینیم در مرحله ویژه ای - 6 - بورژوازی نه تنها ممکن است کاملاً قوی باشد، بلکه ممکن است در سیخ بخش قابل توجهی از مردم برای حمایت از یک برنامه تجدید نظر طلبانه متوق گردد.

زمانیکه مارکس و انگلس تئوری سوسیالیسم علمی را تکامل دادند آنها چنین اندیشیدند که "دوره انتقالی" بین سرمایه داری و کمونیسم یک دوره با النسبه کوتاهی میباشد (از اینروست که از این سخن مارکس که سوسیالیسم "فاز پایین تر کمونیسم" است سوء استفاده میشود). تاریخ نشان داده است که دوره انتقالی به کمونیسم - بتیاری پیچیده تر، طولانی تر و سخت تر از آنست که مارکس می اندیشید. اما آنچه که بویره صراحتاً نوشته های مارکس را در مورد کمونیسم برجسته و بادوام مینماید دقیقاً بنیش تاریخی اوست.

با نگرشی سریع به بنیش مارکس در رابطه با دوره انتقالی به -

کمونیسم درک این مسئله آسان تر میشود که پدیده هایی مانند نظام کالایی، مزدگانا نابرابر، تقسیم کار فکری ویدی و غیره هفت موانع و زنجیرهایی هستند که طبقه کارگر را در به انجام رساندن مأموریت تاریخی خود، عقب نگه داشته اند.

ناچیزشمردن اهمیت کسب قدرت سیاسی و ساختن نظام اقتصادی سوسیالیستی اشتباه است، اما تصور از شناخت این مسئله نیز غلط است که از جهان مختلف پرولتاریا "طرف مظلوم" باقیمانده، یعنی حتی در حالیکه قدرت را در دست گرفته

و پیروزی ای بزرگی را کسب نموده تنها شروع به گذراندن پروسه تغییر شکل "چهار کلیت"ی (Four alls) که مارکس شرح داده نموده است. این مسائل زمانی پیچیده تر می شود که با این واقعیت روبرو شویم که در تجربه مهم

جامعه سوسیالیستی (شوروی و چین) در کشورهای بوتوق پیوسته که بالنسبه از لحاظ اقتصادی عقب افتاده و حتی در آنها عناصر روابط تولیدی مابقی سرمایه داری - وجود داشته و در آن زمان نیز تسلط امپریالیسم بر جهان برقرار بوده است. برای مثال این حقیقت مسلمی است که برای پیروزی نهایی کمونیسم نیاز به سطح بالاتری از نیروهای مولده ایست که در چین وجود داشت. و این نیز حقیقتی است که درجه مورد لزوم برای محدود کردن بعضی باقیمانده های جامعه کهن و حق بورژوازی کمتر از همان درجه سطح نیروهای مولده نمیتواند باشد. اما بگویی غلط است که ما از این مسئله چنین نتیجه بگیریم که انقلاب در روابط طبقاتی و در روستا بر تکامل نیروهای مولده پیشی جسته است.

در جامعه سوسیالیستی درجات متغیری از توازن و تضاد بین نظام سوسیالیستی و رشد نیروهای مولده می تواند وجود داشته باشد، همچنانکه بطور تاریخی همیشه وجود داشته است، اما بایک بخش جامع جهانی، لازم است تاکید شود که روابط طبقاتی و روستای مستقر بر آنها، استوارانه و منظم بدنیال نیازهای پرولتاریا برای رهایی تمامی بشر و بهمین ترتیب آزادی خود پرولتاریا در حرکت می باشد.

در درک پیچیدگی های مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و امکان احیای سرمایه داری، بخاطر سیردن این سخن مائو (که تبدل نگردد) اهمیت بسیاری دارد که پیروزی نهایی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، جدا از انقلابات جهانی قابل تصور نیست و چین در کمپانی "ضد لنینیسم" می باشد. تاریخ نشان داده است که مبارزه طبقاتی در کشورهای سوسیالیستی بطور جدائی ناپذیری مرتبط با تکامل و رشد موقعیت در جهان و جنبش انقلاب بین المللی می باشد.

وجود امپریالیسم در جهان، فشار عظیمی بر یک کشور سوسیالیستی می باشد، امپریالیسم نه تنها از طریق تجاوزات عوامل مستقیم، نقوهای سیاسی و فرهنگی و غیره، بلکه همچنین با اادار نمودن یک کشور سوسیالیستی برای برقرار کردن یک ارزش بالنسبه بزرگ برای دفاع در مقابل تجاوز خارجی، و تحمیل قراردادهایی با کشورهای امپریالیستی و غیره، بطور صریح و وسیعی روز بروز آنها را تقویت مینماید.

از سوی دیگر مبارزه انقلابی طبقه کارگر و توده های خلق در سراسر جهان، حمایت مستقیمی است از کسانی که میخواهند انقلاب را در یک کشور سوسیالیستی به پیش برند. نه تنها چنین مبارزاتی ضربات سخت علیه امپریالیستها و تضعیف توانائی آنها برای تجاوز و دخالت می باشد بلکه چنین مبارزاتی کمک مینماید تا این حقیقت روشن تصور شود که

هدف انقلاب پرولتری نائل گردیدن به کمونیسم است که تنها در سطح جهانی میسر
 بدان جامعه عمل پوشاند ، البته این مبارزات بخشی از پیشروی بسوی آن می باشد .
 صرف نظر نمودن حمایت انقلاب جهان به معنای صرف نظر نمودن از کمونیسم است
 ، و در تحلیل نهایی ترک سوسیالیسم است که بدان نائل گردیده اند . حمایت از انقلاب
 جهان به معنای ضمانتی علیه بازگشت ها و واژگونی ها نیست ، بلکه این حمایت
 پیشروی بسوی کمونیسم را تسریع کرده و جنبش انترناسیونال کمونیستی را علی رغم
 موانع و تزلزل های این پروسه تقویت مینماید .

کلام آخر درباره هواکوفنگ و کودتا

ما در مراحل متعددی در این مقاله سعی نموده ایم نشان دهیم ، -
 هواکوفنگ خطّ روزیونیستی را در چین تأیید و ارتقا داده است . و نقش او بطور
 ساده زدن چند رویان سرخ به سرتاسر یک برنامه هند انقلابی می باشد . بدیده ما
 هر مطالعه دقیق و مقایسه بین اسناد مائو و انقلاب سوت و از سوی دیگر هوا و دیگران
 این مسئله را بی چون و چرا آشکار مینماید . نقش هواکوفنگ به همراه تنگ سیائو پینگ
 یک سابقه تاریخی در رابطه بین کائوتسکی و شیدرمان ها و پلخانف های -
 انترناسیونال دوم دارد . البته دوتن آخری در زمان جنگ امپریالیستی اول بخاطر سر
 دادن زیاد " از میهن دفاع کنید " معروف و شناخته شده بودند . از سوی دیگر کائوتسکی
 موضع " ساتریستی " گرفت . اما آیا تاریخ در مورد کائوتسکی بجز اینکه او یک روزیونیت
 صریح و آشکار بود قضاوت دیگری داشته است ؟ اگر باشد تنها میتوان چنین گفت که -
 کائوتسکی بوسیله اتحاد با راست و بافتن شوریهایی برای توجیه تسلیم طلبی یعنی در
 حالیکه راست بسختی و متدی به چپ حمله میکرد از آن میخواست که جنبش سوسیالیستی
 را نابود ننماید و در واقع یک نقش مغرب تر و شریرانه تری در مبارزه انقلابی پرولتاریا
 بازی نمود . همین تعریف نیز مورد هواکوفنگ نیز صدق میکند .

هواکوفنگ

کسی که " ادعای جانشینی مائو " را میکنند ، کسی که ادعا مینماید که " انقلاب فرهنگی
 را به نتیجه موفقیت آمیزی رسانده است " و مطالب و سخنانی های زیادی در دفاع
 از خطّ مائو بر سر دامنه انقلاب تحت دیکتاتور پرولتاریا و علیه روزیونیسم

مدرن و غیره نوشته و ایراد کرده است، در حالیکه رژیم فعلی هر چه بیشتر آشکارتر
 بسوی منقلب شدن انقلاب کشیده شده او چه کرده است؟
 هوا کوفنگ با هر "اعاره حیثیت" از تنگ سیانو تینگ تا لیر شائو چی، با محکوم شدن
 انقلاب شینگ، با پذیرفتن برنامه های روزیو نیستی لیکن پس از دیدی که هر کدام
 ارتجاعی تر از دیگری بوده، شرکت خود را در این مسئله نشان داده است، اگر او
 انقلابی بود پس چرا سکوت کرد؟ نقش او را با حرکت چیانگ و چانگ چون -
 شیانو در دادگاه مقایسه کنید، کجاست تقبیح او از روزیو نیسم؟ کجاست
 زیاد او برای شورش حتی اگر کسی کلیه مباحثات و جعلیات هوا کوفنگ را در زمان
 کودتا بپذیرد اعمال کنونی او قابل بخشش نیست. تنها "دفاع" از هوا کوفنگ
 آنگونه که از سوی یک بورژوازیست و لیبرال امپریالیست شنیده شده اینست که او -
 "بیشترین تلاش" خود را تحت شرایط سخت بعنوان "فشار"ی علیه راست انجام میدهد.

از همان ابتدا آشکار بود که حاکمان روزیو نیست چین با تضاد
 های فزاینده در درون خود روبرو هستند. جای شگفتی نیست که بعضی از آنها
 عمیقاً نگران سرعت و گسترش تنگ سیانو و شرکاک در احیای سرمایه داری و -
 متلاشی کردن اندیشه مائو شدند. در واقع حتی بعضی از ناظران امپریالیستی به
 حاکمان چینی گوش زد کردند که آنها تندروی نکنند. آنها اینی که اعلان کردند که
 حاکمیت آنها "اتحاد و ثبات" به همراه خواهد آورد نشان دادند که عادت تمامی سرمایه داران
 شغالها و کفترها این هستند که آماده در اولین فرصت هم دیگر را بخورند. اما هر
 سرمرزبندی های خطی و همانگونه که آنها در میان مراحل قاطعی از مبارزه آنالو نیستی
 طبقاتی (و این مسئله مهمی که آیا "مدرنیز کردن تا سال ۲۰۰۰" یک "مأموریت تاریخی"
 برای ۲۵ سال آینده است؟ و یا همانگونه که مائو اظهار داشته مبارزه طبقاتی بعنوان حلقه
 کلیدی باقیمانده) موضع گیری کرده اند، نشان دادند که "تنگ" و "تنگ هر دو در یک
 سگ قرار داشتند.

نتیجه

همانگونه که لنین گفته است "جایگزینی اگلیتیک بجای دیالکتیک" حیلۀ مورد
 علاقه اپورتو نیستها میباشد. انکار تفسیر کیفی ای که در اکتبر ۷۶ بوقوع پیوست و با سر
 باز کردن از نتیجه گیری درباره روی کار آمدن رژیم فعلی چین احوال برای گرفتن از قرار
 گرفتن در مقابل مسائل حیاتی ای که در مبارزه خطی در چین مستورکن گردید. ساده لوحانه

بجز تعلیل دادن و مختصر کردن آنها به این واقعیت که تنها روزیو نیسم با کودتای هوا و
 تنگ به پیروزی رسید چیز دیگری نیست. چه این حوادث بعنوان اینکه مبارزه دوخط از
 خصوصیات دائمی چین است" بوقوع پیوسته باشد، (همانگونه که بعضی های می‌نمایند) و چه بطریقه ناخالصی
 چین سوسیالیستی زمان ما و (همانگونه که نیمه توجه ایست می‌کنند) ایجاب کرده باشد، تأثیری در اصل مطلب ندارد.
 دورترین نقطه ای که پرولتاریای جهانی در حرکت خود بسوی کمونیسم بدان نائل آمده
 بوسیله انقلاب فرهنگی مشخص میشود. جمع بندی تئوریک که ماساژ سه دور از مبارزه
 طبقاتی تحت سوسیالیسم ارائه داده، جیش از پیش بعنوان دستاورد حیاتی و غیر قابل چشم پوشی
 بوی دانش انقلابی مارکسیسم - لنینیسم باقی مانده، دستاوردی که بدون آن پیشروی بیشتر -
 امکان پذیر نیست.

انقلاب فرهنگی در رده های آن نه تنها برای پرولتاریائی که بقدرت رسیده اهمیت
 دارد، بلکه پرولتاریائی که برای گرفتن قدرت مبارزه می‌نماید، در رده های عینی ای را در بر دارد. یکی از -
 جنبه های برجسته انقلاب فرهنگی که مانده آنها م میلیونها نفر در سراسر چین گردید، کسینگی
 بنیانی و رادیکال آن از میراث روز میسم، و روزیو نیسم بود که برای مدت طولانی ای به هستگی
 جیش انترناسیونال را مسموم و خفه کرده بود. اعمال دهها میلیون کارگر، دهقان، سرباز
 و دانشجوی انقلابی که با حشرات زنجیرهای سنتی "قرنها را کسسته، تا گام بزرگ دیگر
 در شکل دادن آگاهانه جهان آئینده (و امروز) بردارند، مشت مکتومی است بر دهان تمامی
 کسانی که ادعا می‌کنند که کارگران نمیتوانند به مسائلی پیچیده تر از محاسبه حقوق ماه آئینده
 خود بپردازند و یا اداره جامعه همیشه میباید در دست کارشناسان و منجیان فروتن باشد
 انقلاب فرهنگی تأکید نمود که انقلاب پرولتری نه تنها میتواند یک عمل آگاهانه
 باشد که هدف آن براندازی رژیم ارتجاعی و یا بهبود شرایط زندگی توده ها باشد، بلکه -
 مهمتر و اساسی تر از همه پر رده ایست که میباید بهمان معنومودن طبقات مستهی گردد.
 انقلاب فرهنگی نشان داد که طبقه کارگر قابلیت درک منافع طبقاتی خود را دارا می‌باشد، طبقه کارگر
 همچنین قدرتمند است در چنگ آوردن دانش انقلابی، تمرکز دادن توجه و دقت خویش بر
 تسلط بر دولت، فرهنگ، دانش، جنگیدن و فداکاری برای نائل گردیدن به عدول رفیع
 و عالی خود که در تاریخ بی سابقه است. ادامه دادن و پیشرفت بر بنیای در سها و میراث -
 انقلاب فرهنگی یا تممیم دادن شکست چین توسط جمع بندی های استیاه در نتیجه
 غلطیدن به انزوا و عقب نشینی، این مرموم نیست که هنوز بقدرت سؤال مبهومی
 در جنبش ما باقیست.

* * *

این مقاله برای اولین بار در اول مه ۱۹۸۱ در مجله "دنیایی برای قع" به چاپ رسیده است. این مجله از طرف ۱۳ گروه کمونیستی گداسای آن در زیرمآید منتشر میشود :

- ۱- حزب کمونیست سیلان .
- ۲- گروه مارکسیت لنینیستی سنگال .
- ۳- اتحادیه مارکسیت - لنینیست های اسپانیا .
- ۴- کمیته دفاع از مافوقه دمن دانمارک .
- ۵- جمعیت مارکسیت لنینیست بریتانیا .
- ۶- گروه پرچم سرخ سوئد .
- ۷- گروه کمونیستی یا تینگهام بریتانیا .
- ۸- سازمان پروتاریزای کمونیست ۲- ل ایتالیا .
- ۹- حزب کمونیست انقلابی شیلی .
- ۱۰- برای انترناسیونال پرولتری فرانسه .
- ۱۱- کمیته احیای تشکیلات حزب کمونیست ۲- ل هندوستان .
- ۱۲- حزب کمونیست انقلابی آمریکا .
- ۱۳- اتحادیه کمونیستهای انقلابی جمهوری دومینیکن .

سیر روی جلد : ضمیمه ای از نبرد برای تصرف پل لودینگ در راهپیمایی نبرد ۳۵

On the Class Struggle in China

—Revolutionary Communist Party, USA

